

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



شستشوی سرد



حسین سلیمان پناه بکتاش

پویا اسکندری

انتشارات آزاد مهر

فهرست

و خدایی که در این نزدیکیست

بیوگرافی (پویا اسکندری)

« نیمکت »

فراموش نشده

سرد

زندگی کثیف

آخرین تنش

همه تنها هستند!

پشت خط تلفن

بیوگرافی حسین سلیمان پناه بکتاش

بله خانم!؟

باید بکشید

دعای مرده شور

مورچه ها و کلوچه ها

«شست و شو»

من معجزه گر نیستم، اما ...

« پیرمرد مسخره است »

و خدایی که در این نزدیکیست

نوشتن مقدمه، همیشه برایم سخت است. مخصوصاً برای کتابی که حاصل تلاش دو نفره است. واقعاً مانده‌ام از کجا و چه بنویسم؟ اصلاً چگونه بنویسم؟ هجوم افکار متعدّد و وسوسه‌ی بازگو کردن آنها در مجالی به نام مقدمه کمی دشوار است. اما دلم را بر قلم می‌سپارم. امیدوارم خوانندگان نیز دلشان با قلم ما هم‌پا شوند.

(۱) کتاب حاضر شامل هفت داستان کوتاه از من (حسین سلیمان پناه) و پویا اسگندری است که نیاز به معرفی نیست زیرا هر کدام جداگانه بیوگرافی مختصری همراه با عکس خودمان را معرفی کرده‌ایم.

(۲) کتاب «شستشوی سرد» یکی از آرزوهای دیرینم بود البته راستش را بخواهید این کتاب باید سال‌ها پیش و با دوست دیگری به نام (الف- دال) که یکی از دوستان باذوق و با سواد بود به زیر چاپ می‌رفت آن دورانی که در شهر بناب تقریباً کسی سراغ داستان کوتاه نمی‌رفت و حتی در انجمن ادبی شهر هیچ جایگاهی برای داستان کوتاه وجود نداشت. با هزار مکافات داستان نوشتم و در جشنواره‌های مختلف داستان کوتاه شرکت کردم و وقتی موفقیت نسبی حاصل شد دنباله‌ی کار را گرفتم و در انجمن ادبی شهرستان بناب داستان کوتاه را رواج دادیم و از میان اعضا آن دوست، دست دوستی ... داد و یکی نیز ایشان نوشت اما آفت همیشگی ما ایرانیان و مخصوصاً قشر نویسندگان جماعت همه‌ی ما را سرگردان کرد. چشم هم چشمی، نفاق، تفرقه،

خود برتر بینی و... کار خودش را کرد و جمع داستان نویسی ما از هم پاشید و دوستان، ادبیات، شعر و داستان را بوسید و دور انداخت و برای خودش پرتگاهی ساخت و از آن بی‌محابا پرید. و تمام رویاهای ما را نیز پراند.

(۳) اما عاقبت این کتاب توسط دو نفر (حسین-

پویا) به جمع چاپ آراسته شد ولی با هزار و یک مشکل و مکافات. با کمترین امکانات و با کمترین راهنمایی و ارشاد و... که هرچه کرده‌ایم به شوق و ذوق خود کردیم بی راهنمای استادی! آن چه در این میان سرلوحه‌ی ما بود فقط و فقط خواندن رمان و داستان کوتاه و نوشتن بود. برای نویسنده شدن بنده به یک مثلث معتقدم که زوایایش متشکل از:

الف) خواندن ب) نوشتن ج) پاره کردن

تا این که یکی از این دو (ب یا ج) زاده شود و از زاویه‌ی پاره کردن بجهد و بماند و این واقعاً کار سخت و طاقت فرسایی است. داستان‌ها را که خواهید خواند خودتان قضاوت خواهید کرد. اما برای رسیدن به این باور که داستان کوتاه چاپ کنیم، بی‌امان در طول سالیان دراز خوانده‌ایم و خوانده‌ایم. حالا خوشحالیم که کتاب در داستان شما بزرگواران و با زوایای فکری ما و از نگاه ما به مسائل مختلف می‌نگرید. امیدواریم که پسند طبع مشکل پسندتان باشد.

۴) اکثر داستان‌های این مجموعه در نشریات و مجلات کشوری و استانی در جاهای مختلف چاپ شده است و ما فقط خواستیم آنها را در مجموعه‌ای جداگانه دوباره جمع کنیم تا این داستان‌ها یک جا تحت عنوان «شستشوی سرد» در داستان پر مهر خوانندگان عزیز بر خود ببالد.

(۵) کتاب چاپ کردن در شهرستان‌ها در حقیقت با دستان تهی به جنگ رفتن است ولی ما این جنگ را پذیرفتیم و با ناهمواری‌های بسیاری که داشتیم ساختیم به امید اینکه جاده را کمی هموار سازیم و نیز اعلام موجودیت نماییم که در شهرستان‌ها هم نویسندگان، شاعران، محققان، هنرمندان و غیره هست و از قضا نه تنها کم نیست بلکه خیلی هم زیاد است و با ابتکار و خلاقیت مثل حالا که ما دو نفری مجموعه داستان آماده کرده‌ایم نوعی روشن کردن شمعی است در تاریکی بسیار غلیظ البته چنین ابتکاری قبلاً نیز توسط استادان داستان نویسی اتفاق افتاده مثلاً کتاب «وغوغ ساهاب» توسط صادق هدایت و م.ف. فرزانه نوشته شده و به زیر چاپ رفته است. ولی به پیشینه‌ی نویسندگان و شاعران و... که می‌نگری از شهرستان‌ها برخاسته‌اند. ما نویسندگان شهرستانی، البته گلایه‌های خود را از نویسندگان پایتخت نشین فریاد می‌زنیم.

آنهایی که اکثر نشریات را در اختیار دارند چرا به نویسندگان شهرستانی بها نمی‌دهند؟ نشریات و مجلات ادبی - هنری را که ورق می‌زنی اکثراً فقط دوستان و جرگه‌ی خودشان هستند و دیگران را به جمع خود راه نمی‌دهند البته این به هر دو - سه گروه و جریان پایتخت‌نشین دلالت می‌کند البته یاد نشریه «سروش نوجوان به خیر وقتی مرحوم دکتر قیصر امین پور بود و دوستانش و صفحات مجله در مجله که توسط خانم‌ها آتوسا صالحی و مژگان کلهر چاپ می‌شد نویسندگان نوجوان و جوان شهرستانی فضایی برای نفس کشیدن داشتند...

(۶) شاید برای دوستان و خوانندگان گرامی این سوال پیش آید که چرا شما با نویسنده‌ی جوان یعنی با آقای پویا اسگندری با هم یک مجموعه داستان چاپ کرده‌اید؟ البته قبل از چاپ هم تقریباً چنین سوالاتی از طرف دوستان انجمن ادبی و غیره شده است که

مواظب باش، این جوان از نام تو استفاده نکند؟! و چندین سوال و حرف و حدیث و... در جواب این دوستان باید بگویم که باکی نیست! بگذار ما دوستان نویسنده به همدیگر کمک کنیم. خودم به حرف و حدیث‌ها جواب خواهم داد البته اصلاً لزومی به جواب دادن نیست «اگر ما دست جوان‌ترها را نگیرم پس چه کسی از آنها حمایت کند.» این را نیز می‌دانم که شاید به این مجموعه نقد و نظرات بیشتری بنویسند و تشرهای زیادی بزنند و حتی ادعا کنند که مثلاً مجموعه‌ی خیلی ضعیف است یا نوشته‌های یکی از ما قوی و یکی سست و ضعیف است، خوب ما که باکی نداریم و از هر نظر و نقد و بحث و بررسی این کتاب استقبال می‌کنیم و دست همه‌ی دوستان و منتقدین و خوانندگان را می‌بوسیم و منتظریم که از نقد و نظراتشان ما را راهنمایی نمایند.

(۷) به هر حال حاصل سعی و تلاش ما همین برگ سبزی است تحفه‌ی درویش، از بضاعت

قلم ما، جا دارد در اینجا از تمامی کسانی که ما را در چاپ و آماده کردن این مجموعه یاری کرده‌اند تشکر و قدردانی خود را اعلام نماییم و از همه دوستان از جمله آقای حاج آقا قاسمی، حسین نصیری و همسر عزیزم خانم حسینی و از عموی پویا آقای دکتر نادر اسکندری و پدرش آقای مظفر اسکندری و مادرش خانم سیما اسکندری که هزینه‌ی کتاب را تقبل کرده‌اند و مسئول انتشارات؟ و دوستان انجمن ادبی که این روزها متأسفانه چند دستگی توسط برخی از دوستان ایجاد شده که امیدواریم این معضل و مشکل هر چه زودتر حل شود و در کل از تمام پیشکسوتان عرصه‌ی فرهنگ و هنر و ادبیات شهرمان و صاحب فرهنگ سرای کتاب آقای عباسقلی کاظم نژند که کتاب اقساطی به ما می‌داد و ما با مساعدت ایشان همه نوع کتاب خریدیم و خواندیم.

(۸) هر چه کم و کاستی در این مجموعه دیده می‌شود همه از طرف اینجانب است و منتظر نقد و نظرات و راهنمایی خوانندگان و اهل ادب و هنر هستیم.

حسین سلیمان پناه - بناب

۱۳۸۸/۴/۲۶

بیوگرافی (پویا اسکندری)

پویا اسکندری هشتم در تاریخ ۱۳۶۷/۱/۲۸ در شهرستان مراغه پا به جهان هستی نهادم و نیستیم با هنر به هستی نشست در رشته‌ی ریاضی و فیزیک مدرک پیش دانشگاهی گرفته‌ام و در حال حاضر در رشته‌ی مهندسی عمران دانشگاه آزاد واحد بناب دانشجو هستم ولی این‌ها مرا سیراب نمی‌کند برای عطش خویش خواندن داستان را شروع کردم و هنوز نئشه‌ی تشنگیم و در این میان کتاب‌های صادق هدایت، کافکا و ژوزه سارا ماگو و... جرعه نوشم کرد و با راهنمایی یکی از دوستانم جناب آقای حسین سلیمان پناه توانستم چند داستانی بخوانم و چندین داستان و نقاشی در نشریات استانی و محلی به چاپ رساندم. مدیون

انجمن داستان نویسان مراغه هستیم. انشالله که
داستان‌هایم را بپسندید.